

وادی در آن باستان بهر مذهب و مذهب آن
 وادی در آن باستان بهر مذهب و مذهب آن
 وادی در آن باستان بهر مذهب و مذهب آن

وادی در آن باستان بهر مذهب و مذهب آن
 وادی در آن باستان بهر مذهب و مذهب آن
 وادی در آن باستان بهر مذهب و مذهب آن

وادی در آن باستان بهر مذهب و مذهب آن
 وادی در آن باستان بهر مذهب و مذهب آن
 وادی در آن باستان بهر مذهب و مذهب آن

الحمد لله الذي جعل في الدنيا ما يشوق إلى الآخرة

وادی در آن باستان بهر مذهب و مذهب آن

وادی در آن باستان بهر مذهب و مذهب آن

وادی در آن باستان بهر مذهب و مذهب آن

وادی در آن باستان بهر مذهب و مذهب آن

وادی در آن باستان بهر مذهب و مذهب آن

[illegible]

الشَّجَوَاتِ مِنَ النَّسَاءِ وَالْبُكُورِ بِرُكَابِ زُنُودِ بَاوَدَانِ گلشن شایب
 آرزو که نفس از زبان ^{آرزو که نفس از زبان} و زودان ^{و زودان}
 خازنار بچیدن از چمن ناکم و نهج دل فرسید علی الخصوص عشق را
 تعاقب خاطر ^{تعاقب خاطر}
 که خلف الصدق جنون است در آن و آن که عشق را غفوان جو
 برون جهان منی زنده است ^{برون جهان منی زنده است} و هیچ ^{و هیچ}
 بود در آن نو بهر چهره از اشک ارغوانی بجای سبزه خطا عبا خاطر
 بدون سبزه ^{بدون سبزه}
 از رویش آشکار و در عین نشو و نما چون بید مجنون برقی حکوس گرفتار
 بایستی ^{بایستی}
 سجد بنوع رسیده بتبر خواب بی خواب از رنگ میزری گاهای خیالی
 شک بساط کفر و شان کرویک فجای و اذ ابلاغ الاطفال
 و چون بزرگواران ^{و چون بزرگواران}
 منکم الحکم فلیستکاذفنا هبوطی اذن اه تجلوت خانه و لها
 اینها بجا احلام ^{اینها بجا احلام} را که کوهنوی ^{را که کوهنوی} تابند ^{تابند}
 سبزه بوی که خدای و بوس مادی درش قباد و معلم شوق و رس
 از بوی ^{از بوی}
 الرجال فوامون علی النسلک یاوشن او اطه نظاره را نقد روان
 در روان ^{در روان} بزرگوار ^{بزرگوار} سلطه ^{سلطه} اندر زبان ^{اندر زبان}
 اشک و دامن نیت بر و آنکه غری بهمانه و این الش یا قوت
 بقراری را باب گوهر ندان خندان شیر و نشان پس از مدتی
 مشاطه نظاره را که چون آه شتاقان گرمی میگرد و نوزد شسته عقد
 گوهر ^{گوهر} سرزجایی ^{سرزجایی} نمی آوزد بر کوی ^{نمی آوزد بر کوی} که پیش طاقش از
 محراب بروست گذر زشتا و بودای و اذ البکین او آب سها
 و سها ^{و سها} دانه ^{دانه} زاده ^{زاده} در زبان ^{در زبان}

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

پوشیده ماند که عشق را آتش شوق حسن جان بدل گرفته که دل کار
و کار دوست و دوست بپاک زدن گریبان فتنه چندین شو عشاق
تعلق خوشتر برین آق و گرفتاری محبوبان بیلی حجاز و میان محمود و یاز
ناز و نیاز ز شعله است از کار او و صغیر بیل نور و زوری حصار هر گلزار
که خونا در عرق عجم و شورش مخالف و موافق انداخته اگر است پیری گشته
است زبا که از او و سوگردار غمزد فراتر در شماره آیه که از آتش شوق
او بسته و طوق قمری در بندگی شه و آزار و حلقه است که از جویم غم و
بسته اندین که پروانه را از سرشتگی و ضمیمی سیه و پروانه دارد که در هوا
شمع شمع شمع شمع چنان شعله کشید و همین که از آفتاب شمع شوق پر
او پر توی دیده در میدان محبت حرا حرا و تیغ آفتاب که در میان
چنین و اما دی باین خواهش قدم و روانی خواهش گری از وین
قبول کن که نسبت خوب است خدا است آرو ملاحظت با تو این سخن
شور پر دشت که این گفتگوی مجیزه اگر از روی جدیت خود را بکن
و اگر طریق نزل است که گویم و ما شکست بکن که گفته اند اله نزل
فی الکلام کالمی فی الطعام بجان اندرین سخن نیک آرو
و کلام مانند گفت و طعام

عنه که بودند و در یکدیگر بسیار گفتند و راجع به آن در آنجا و آنجا گفتند و آنجا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برو در عشق شیرینم میازار
 فسقون سارم پر در شیشه دلم
 فدای جان شیرین جان شیرین
 چه شد لافظوا من رحمته الله
 بدل بسیار گفتم هیچ نشنید
 سلیمانی حکم در ملک ید
 اگر آتی می کند بزرگ حسن
 که شمشیر کاسه یوزره باشد
 که سنگ لعل خالی از شر است
 که جای گنج در ویرانه باشد
 یو و نور خدای عشق که جلوه
 برو گو سر که عشق از سر گرفته

گفت ای تندخوی تلخ گفتار
 خیالش در دل غم پیشه دارم
 نه تنها درش بازم این دین
 تو بجائی نبوسید مرا راه
 من این حرف ترا ای ختم سید
 اگر بروربند عشق ز نار
 چه آرد زو خسر بر شهن
 گدائی روزی یکروزه باشد
 بسوز عشق شایان از چه کار است
 زور و عشق شیه یگانه باشد
 تکلف گرچه دارد شمع کافور
 شمع آتش دل بر گزتم

ای تنق آرای حجاب لطافت و امی حایره طبع لطافت امیتی را
دریاب که هوا و نموس اگر چه شبان مملکت دو تنه لیکن در جلال
نسب و نالت حب عشق بنزد چه عشق از جباب پذیرفت

[illegible][illegible]

[illegible]

معرفت زاده است که بنحوی آید که ان اعراف تخلقت الخلق
 محبوب درگاه احدیت است و اوطاف و محبت او او را که با ما این گفته
 یحیی بن الله و اتبعونی بحسبکم الله مطلوب بارگاه احدیت
 و سواش محبت و ما خلقت الیحت و الاکس الیحد و
 سیرین و شیرین برهان و اکتب علیکم محبتی بین عزیزین
 انسان این مانت را بر پشت تا بطویل بن که گاه که تیرت خلقت
 طلوع افلاک و حمل را مدعا فاش غل سکنه که ذواهل الحنة بکله
 البیضا باشد اگر چه بنار تویم بهشت و آید روشن است که از مجمع سخن
 پروانه عشق کسی پروانه دارد و خلاوتی که فی آرد با تخی مغزی هیچ
 نیار و پسین در پیش ظاهر غنی ملین را به مادی اگر بر واری از
 قبول حسن قبول باید و دختر بی شوهر چون میثی بی حقیقت مله
 که ناز زانبار باید صدق الله عز وجل هکن لباس لکم و انتم
 لباس الیعت پس راحت با نویسته لب نام سو و سوم ساخته گفت
 مطلب مطلب بوده این تکرار مردم مطلب تند لیکن واضح و صحت این است
 من طلب شیئا و جد وجد و من قوی با او کم و نجم اسے

کشید از جمله سامان اینک دنیا می باشد بهیچ دلی را کمال شکرتل حریف با
 و غرض آن از در خسار و صفت خون جگر پر که روند و از کاغذ را بوان
 متلون فرجی بمقراض قطع نظر از اغیار گلهای نیکارنگ یعنی که از حد
 و کس و حقه گاهشی تا فرمان فرمان برداری چندی است که
 بروی کار آورند و قادی سخن از شک نقل شیرین نقل محبت و عطا
 نخت عیب غبار خاطر بر پرده دل نخت برای سرای عروست
 طلا و ویای زیبا که از تار پو خطوط شعاعی نگاه با فتن قرغان
 منسوج بود و می نمودند و لبها را کشودند که عاشقی بجه جان یاد
 و میرای پان که سپاری از جان سپاری و چون از دل سوختگی ابرو
 از رشت های آه باشد تنویری بی برگی فرمودند و بار بار گلیان
 امید رب کردند و حمای خوش رنگ آرزو سمه بدست آورند
 انواع زیور با که نسیم تمام عیار سفید نختی ساخته بودند بطرا حان
 بیک رنگی ملمع کردند و بعضی را از آن نخیال لب و دندان از باقی
 و گوشتها و از صفت نغمه سرایان ناهای در داغی که پیاد مرغونه زلف
 آوار را حشر میدادند و قاصان بیای دل که چون مرغ نسیم بل

بهیچ دلی را کمال شکرتل حریف با
 و غرض آن از در خسار و صفت خون جگر پر که روند و از کاغذ را بوان
 متلون فرجی بمقراض قطع نظر از اغیار گلهای نیکارنگ یعنی که از حد
 و کس و حقه گاهشی تا فرمان فرمان برداری چندی است که
 بروی کار آورند و قادی سخن از شک نقل شیرین نقل محبت و عطا
 نخت عیب غبار خاطر بر پرده دل نخت برای سرای عروست
 طلا و ویای زیبا که از تار پو خطوط شعاعی نگاه با فتن قرغان
 منسوج بود و می نمودند و لبها را کشودند که عاشقی بجه جان یاد
 و میرای پان که سپاری از جان سپاری و چون از دل سوختگی ابرو
 از رشت های آه باشد تنویری بی برگی فرمودند و بار بار گلیان
 امید رب کردند و حمای خوش رنگ آرزو سمه بدست آورند
 انواع زیور با که نسیم تمام عیار سفید نختی ساخته بودند بطرا حان
 بیک رنگی ملمع کردند و بعضی را از آن نخیال لب و دندان از باقی
 و گوشتها و از صفت نغمه سرایان ناهای در داغی که پیاد مرغونه زلف
 آوار را حشر میدادند و قاصان بیای دل که چون مرغ نسیم بل

سوز زنده دل از نگرانی و غم
 سوز زنده دل از نگرانی و غم

سوز زنده دل از نگرانی و غم
 سوز زنده دل از نگرانی و غم

حضرت مولانا محمد رفیع الدین صاحب
 خانقاہ قادریہ حنفیہ دارالعلوم دیوبند
 علی گڑھ یو پی ہندوستان کے زیرِ اشراف و سرپرستی
 میں تالیف فرمایا۔
 تصدیق و توثیق کے لئے
 مولانا محمد رفیع الدین صاحب
 خانقاہ قادریہ حنفیہ دارالعلوم دیوبند
 علی گڑھ یو پی ہندوستان کے زیرِ اشراف و سرپرستی
 میں تالیف فرمایا۔

[illegible]

۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

[illegible]

٤٢١١ ٤
١٥

٢٣٤٣
DUE DATE

١٩١٥ ٥ ٤ ٣

١٩١٥ ٥ ٤ ٣
٥ ٢ ١ ١ ٤

٢١٥٥٤٧ ٢٣٤٧ ٢١٥٤

15 327 516

حسن و حسن

No.

Date

No.